



کدام تشیع؟!



جوهره تشیع، محبت است و جوهره محبت، صفا و اخلاص در عمل و محکم بودن اعتقادات و آراستگی باطن به اخلاق نیکو و ظاهر به اخلاقیات پسندیده است. اگر اینها در وجود انسان نباشد، محبت واقعی و تشیع حقیقی، تحقق نیافته است. سمت شیعیان و جلالت دوستداران خاندان عصمت و طهارت همینهاست. محبت واقعی، سنخیت می آورد و سنخیت علت انضمام است. آنهایی که سنخیت یافته اند، انواری پیرامون آل پیامبرند. چنانکه آل، انواری است پیرامون پیامبر.

اشاره کردیم که همانطوری که محبت، گوهر دین است، تشیع هم گوهر محبت است. هرچند درباره این که تشیع گوهر گرانهای محبت است، توضیحی داده شد، ولی حیف است که به سرعت از کنار آن بگذریم.

در روایتی آمده است: هنگامی که خداوند، ابراهیم را آفرید، حجاب از دیده او برگرفت و او به عرش نگرست و نوری مشاهده کرد. عرض کرد: خدایا این چه نوری است؟ خطاب آمد که نور پیامبر گرامی اسلام است. پیرامون آن نور، انوار دیگری دید. درباره آنها پرسش کرد. خطاب آمد که اهل بیت پاک و عترت طاهره اویند. باز هم پیرامون آنها انوار دیگری مشاهده کرد که پس از سؤال، معلوم شد که شیعیان آنهایند و ابراهیم چنان دل باخته شد که از خداوند تقاضا کرد که او را هم از شیعیان و پیروان پیامبر اسلام

قرار بدهد. از اینرو گفته شد: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ»^۱. «یکی از شیعیان او ابراهیم است».

مفهوم تشیع

شیعه به معنای پیرو است. پیرو، می تواند از نظر زمانی بر پیشوا مقدم یا مؤخر باشد.

بر حسب ظاهر لفظ، ضمیر «شیعه» در آیه فوق به نوح علیه السلام باز می گردد و بنابراین، مقصود این است که دین ابراهیم، همانند دین نوح، دین توحید است و ابراهیم، ادامه دهنده راه و پیرو کیش توحیدی اوست.

ولی بر حسب باطن لفظ، مانعی نیست که مطابق روایت فوق، ضمیر «شیعه» به پیامبر اسلام باز گردد. چرا که نبوت و رسالت سایر انبیاء علیهم السلام به گونه ای از مراتب نبوت و رسالت آن حضرت است و نام هر پیامبری اشاره به مرتبه ای از مراتب نام آن بزرگوار و نام پاک او، جامع همه نامهای پاک آنهاست.

نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم پیش ماست
نام آنها در احمدیت او و کمال آنها در محمدیت او فانی است و همه آنها از مظاهر وجود او و مکتبشان از مظاهر مکتب اوست. پرواضح است که مظهر، رتبه اش از مظهر، تأخر دارد.

اشاره کردیم که شیعه لازم نیست از نظر زمانی، مؤخر باشد. اکنون اضافه می کنیم که در صورت تأخر زمانی، لازم نیست که بلافاصله باشد. چنانکه گفته اند: حضرت ابراهیم حدود ۲۴ قرن از نوح فاصله زمانی داشته است.

شاهد اینکه اطلاق شیعه بر متقدم زمانی هم صحیح است، این آیه است:

«وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ»^۲.

«میان آنها و شهواتشان جدایی افکنده شد. همان طوری که قبلاً در مورد شیعیان و پیروانشان

انجام شد».

در آیه فوق، شیعه (یا آشباع) به کسانی گفته شده است که قبل از کسانی بوده‌اند که در زمان خود پرچمدار کفر و ضلال و طغیان بودند. بنابراین، آنهایی که در زمان قبل بوده‌اند، شیعه و پیروان اینها هستند که بعد آمده‌اند.

پس ملاک حقیقی در تشیع، پیروی است. هرکس تابع راه و رسم کس دیگری باشد و الگوهای او را محترم و مقدس شمارد و تخلف از آنها را ناروا بشمارد، شیعه آن کس است. در این ملاک، زمان را هیچگونه مداخلیتی نیست. الگوها نباید مقطعی و محدود و موقت باشد. باید کسی یا کسانی را انتخاب کرد که تنها الگوی آغاز یا نیمه راه نباشند، بلکه در تمام مراحل، الگو بودن خود را حفظ کنند و چنین نباشد که روزی، پیروان آنها از خودشان جلو بیفتند. بلکه همواره سابق، سابق؛ و لاحق، لاحق باشد.

اینجاست که معلوم می‌شود اگر ابراهیم را شیعه پیامبر بدانیم، همواره تابع، تابع؛ و متبوع، متبوع است اما اگر ابراهیم را شیعه نوح بنامیم، این قاعده، معکوس می‌شود؛ چراکه ابراهیم، سرانجام بر نوح افضلیت می‌یابد و از این پس نوح، تابع و ابراهیم، متبوع خواهد بود.

ضرورت پیروی از الگوی والا، در تشیع

هیچ کس نباید در حرکت کمالی خود، دستخوش وقوف و رکود گردد. همه موجودات باید تا آنجا که استعدادات و قوای آنها اجازه می‌دهد، پویا باشند. پیامبران هم از این قانون، جدا نیستند. ابراهیم که ظاهراً شیعه نوح است، باطناً شیعه پیامبر است و بر حسب این سیر باطنی است که هم در شخصیت ابراهیم، رکود و وقفه‌ای لازم نمی‌آید و هم برتری همیشگی متبوع، محفوظ می‌ماند.

از اینجا مقام و منزلت شیعه هم شناخته می‌شود. شیعیان اهل بیت که الگویی آن

چنان والا در پیش روی دارند که ابراهیم هم باید به تشیع در برابر آنها افتخار کند، چرا و چگونه می توانند به همین تشیع لفظی افتخار کنند و در راه رسیدن به کمالات الگوها همواره پویا نباشند و باید بدانند که این تبعیت به گونه ای است که هرگز مستلزم وقوف و رکود نیست. چرا که متبوع به آنجا رسیده که در سایه اطاعت پیامبر خاتم و پیروی بدون قید و شرط او، «به جز خدا نبیند».

او از پیروان خود، انتظار عمل دارد. ظاهر و باطن آن ها باید تجلی ظاهر و باطن متبوع باشد. عمل، جلوه ظاهر و اعتقادات و اخلاق، جلوه باطن اوست. اخلاقیات هم از مظاهر اخلاق است. چرا که سرچشمه اخلاقیات، اخلاق؛ و سرچشمه عمل، اعتقاد است. آدمی که به توحید ذاتی و صفاتی و افعالی رسیده، کارهایش همه توحیدی است و آنکه به این مرحله نرسیده، مشرکانه عمل می کند. شرک ذاتی، شرک جلی؛ و شرک افعالی، شرک خفی است. آدمی که از خلق و خوی حسد پاک است، کار حسودانه نمی کند و آدمی که گرفتار خلق و خوی بخل نیست، کار بخیلانه نمی کند. حال آنکه وقتی بخل و حسد، در درون انسان ریشه بزند، تمام گفتار و کردار انسان را می پوشاند و هر چه می گوید یا انجام می دهد، بخیلانه یا حسودانه است. اینگونه کارها را اخلاقیات می نامیم؛ چرا که به خلقها و خویهای نفسانی که همانا فضایل و رذایل شمرده می شوند، منسوب و مربوطند.

اخلاق و اعتقاد، در عمق جان انسان ریشه دوانیده است. هر چند اگر بخواهیم بیانگر تقدم و تأخر آنها باشیم، ناگزیر باید اعتقاد را نسبت به اخلاق، مقدم بدانیم. در حقیقت، اخلاق؛ روبنای اعتقادات، و اعتقادات؛ زیربنای اخلاق است. گو اینکه هر دوی آنها نسبت به اعمالی که به واجبات و محرمات شرعی مربوطند و اخلاقیاتی که به اخلاق و خویهای باطنی مربوطند، زیربنا محسوب می شوند.

می توان اخلاقیات و اعمال انسان را سِمَت و علامت شمرد. اخلاقیات و اعمال نیکو، حلیت و زیور ظاهری شیعیان است. مسلمان شیعی باید همواره پیشتاز میدان

مسابقه خیرات باشد. چراکه الگوی او با الگوی دیگران فرق دارد. درست است که همه مسلمانان به مقتضای ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۱ الگوی برجسته‌ای دارند که مقام والای احمدی و تجلی تمام عیار حضرت احدی است. ولی پیروان اهل بیت علیهم السلام که فانی در آن مقامند کجا، و پیروان دیگران که حتی حاضرند در صورتی که مصالح فردی و گروهی ایشان به خطر بیفتد، به مقام والای رسول نسبت هذیان‌گویی بدهند؛ کجا؟!.

این مطلب، درست به این می‌ماند که گفته شود: پیروان همه ادیان کنونی دیندار و اهل کتابند و اسلام هم میان اهل کتاب و غیر اهل کتاب، فرق گذاشته است. ولی آنها کجا و مسلمانان کجا که پیامبری چون پیامبر اسلام دارند که بر تومار نبوت، مهر خاتمیت کوید و شریعت را به کمال رسانید و کتابی چون قرآن دارند که همانگونه که خداوند بر همه هستی هیمنه و سیطره دارد و یکی از اسماء حسنا^۲ او «مُهَيِّمِنٌ»^۳ است، قرآن نیز بر همه کتابهای آسمانی سلف، هیمنه دارد و خداوند درباره‌اش فرمود:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ...﴾^۳

«قرآن را به حق، بر تو نازل کردیم که نسبت به کتابهای پیشین تصدیق‌کننده و مهیمن است».

این کتاب آسمانی به لحاظ اینکه با نشانه‌هایی که در کتب پیشین آمده، مطابقت دارد، تصدیق‌کننده آنها و به لحاظ اینکه بر حفظ و نگهداری اصول کتابهای آسمانی پیشین مراقبت کامل دارد و کامل‌کننده آنهاست، «مهیمن» است.

اهل کتاب از مجرای کلیسا و کنیسه و کشت و به راهنمایی کشیش و خاخام و موبد، روبه خدا می‌روند؛ ولی مسلمان از طریق پیامبر و قرآن، خدای را می‌جوید و صد البته که این بر آن، رجحان دارد.

۱. احزاب، ۲۱.

۲. حشر، ۲۳.

۳. مائده، ۴۸.

همانطوری که همه پیروان ادیان در یک ردیف نیستند و چاره‌ای جز حکم به ضلالت غیر مسلمان نداریم، پیروان همه مذاهب اسلامی نیز در یک ردیف قرار ندارند، بلکه راهی جز حکم به ضلالت پیروان مذاهب غیر جعفری وجود ندارد.

اینک آیا ممکن است پیروان مذهبی که پیوندش با آن اسوه و الگوی قرآنی از همه مذاهب، مستحکم‌تر است؛ در اخلاقیات و اعمال عبادی و غیر عبادی، لنگ‌لنگان حرکت کنند و کار به جایی برسد که امامان و پیشوایان مذهب که خود مجری تمام عیار کتاب خدا و سنت پیامبرند، از دست آنها بنالند و از اینکه افرادی نام شیعه بر خود نهاده‌اند، ولی سِمَت و حلیت تشیع و محبت اهل بیت در رفتار و اخلاقیات آنها دیده نمی‌شود، شکوه و ناله کنند و از آنها بخواهند که زینت آنها باشند، نه ننگ آنها؟!.

اکنون لازم است از زبان دُرْزَبَار خود آنها که به تمام معنی به لحاظ اعتقادی و اخلاقی و عبادات و اخلاقیات، در وجود آن اسوه و الگوی الهی مستغرق بودند، سِمَت‌ها و حَلِیَّت‌های شیعیان واقعی را بشناسیم، تا هم برای شیعیان تمام عیار، شوق‌انگیز و دل‌انگیز باشد و هم برای آنهایی که در مذهب خویش، کندی نشان می‌دهند و آنگونه که مورد انتظار است، عمل نمی‌کنند، اسباب تنبّه و بیداری و هشاری باشد.

نشانه‌ها و اوصاف دوستان و شیعیان

ابوحمرّه ثمالی - که خود از دوستان اهل بیت علیهم‌السلام و راوی دعای زیبای سحرهای ماه مبارک رمضان است - از نوف بکالی نقل کرده است که به خاطر حاجتی به همراه جُنْدَب بن زهیر و ربیع بن خثیم و برادر زاده‌اش همام - که خطبه معروف همام در نهج البلاغه نامش را بلند آوازه کرده است - به محضر امیرالمؤمنین علیه‌السلام شتافتیم. حضرتش را هنگامی که از مسجد بیرون می‌آمد، دیدار کردیم و با او به راه افتادیم. در این هنگام با افرادی روبه‌رو شدیم که منتظر دیدار او بودند و همینکه حضرت را دیدند، شتابان به سوی آن بزرگوار آمدند و سلام کردند. حضرت جواب سلام آنها را داد و

پرسید: اینها کیانند؟ گفتند: گروهی از شیعیان تو. فرمود: خیر است. آنگاه به آنها فرمود:

«يَا هَؤُلَاءِ مَا لِي بِأَرَى فِيكُمْ سِمَةَ شِيعَتِنَا وَحَلِيَّةَ أَجَبَّتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ».

«ای حاضران، چرا در شما علامت شیعیان و زیبایی و آراستگی دوستانمان را نمی بینم؟».

آنها حیا کردند و از پاسخ، سرباز زدند.

در این هنگام، جندب و ربیع عرض کردند: علامت و صفت شیعیان شما

چیست؟ حضرتش از پاسخ آنها خودداری کرد و خطاب به آن دو فرمود:

«اتَّقِيَا اللَّهَ أَيُّهَا الرُّجُلَانِ وَأَحْسِنَا فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ

مُحْسِنُونَ»^۱.

«از خدا بپرهیزید و نیکی کنید که خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کنند و نیکوکار باشند».

اما همّام که عبادتکاری کوشا بود، کوتاه نیامد و گفت: تو را سوگند می دهم به

خدایی که شما را گرامی داشت و برگزید و برتری داد، صفات شیعیان را برای ما بیان کن.

فرمود: مرا سوگند نده که صفات آنها را برای شما خواهم گفت. سپس دست

همّام را گرفت و داخل مسجد شد و دو رکعت نماز گزارد. آنگاه رو به ما نشست و مردم اطرافش گرد آمدند.

در مقدمه گفتار، حمد و ثنای الهی به جای آورد و بر پیامبر درود فرستاد و بیان

کرد که خداوند بندگان را آفریده و معیشت را میان آنها تقسیم کرده و آنها را به طاعت و

عبادت، مکلف ساخته و در عین حال از آنها بی نیاز است و نفع و ضرری از طاعت و

معصیت آنها نمی برد.

آنگاه دست بر دوش همّام نهاد و فرمود:

آنکه می خواهد اوصاف شیعیان اهل بیت را - که خداوند پلیدی را از آنها زدوده و

۱. جمله «فان الله... محسنون»، آیه ۱۲۸، از سوره نحل است.

آن‌ها را به همراه پیامبر در کتابش تطهیر کرده است - بدانند، توجه کند که:

هُمْ الْعَارِفُونَ بِاللَّهِ، الْعَامِلُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ، أَهْلُ الْفَضَائِلِ وَالْفَوَاضِلِ، مَنْطِقُهُم الصَّوَابُ وَ مَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ وَ مَشِيَّتُهُمُ التَّوَاضُّعُ...^۱

«آنها عارفان به خدا، عاملان به فرمان خداوند، اهل فضیلت و فاضلانند. منطقشان صواب و پوششان میانه رو و معتدل و مشیشان، تواضع است».

آنگاه صفات دیگر را برشمرد، تا آنجا که فرمود:

«أُولَئِكَ عُمَّالُ اللَّهِ وَ مَطَايَا أَمْرِهِ وَ طَاعَتِهِ وَ سُرُجُ أَرْضِهِ وَ بَرِيَّتِهِ، أُولَئِكَ شِيعَتُنَا وَ أَحِبَّتُنَا وَ مِنَّا وَ مَعَنَا أَلَا هَاهُ شَوْقاً إِلَيْهِمْ».

«اینان، کارگزاران خدا و مراکب فرمان و طاعت او و چراغهای زمین و مخلوقات اویند.

اینان، شیعیان ما و دوستان ما و از ما و با مایند. آه که چه آرزومند دیدار آنهایم».

هنگامی که رشته سخن بدینجا رسید، همام ناله‌ای کرد و بیهوش شد و بر زمین افتاد. چون به بالینش آمدند و او را حرکت دادند، معلوم شد که دار فانی را وداع گفته است.

ربیع با دیدن این صحنه، به گریه در آمد و گفت: ای امیرمؤمنان، چه سریع، موعظه تو در برادر زاده‌ام اثر کرد! کاش من به جای او بودم. امام فرمود:

«أَهْكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظَ بِالْأَعْمَالِ أَمْ بِالْأَهْلِ أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ».

«موعظه‌های رسا اینگونه در اهلش اثر می‌گذارد. به خدا، من از مرگ او بیمناک بودم».

مردی که اهل جدال و چون و چرا بود و نمی‌خواست یا نمی‌توانست از معارف

بلندی که در درس شیعه‌شناسی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان شده بود، استفاده کند. گفت:

«فَمَا بِأَنَّكَ أَنْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟» «ای امیرمؤمنان، چرا این موعظه‌ها با تو چنین

۱. این خطبه را می‌توانید در نهج البلاغه، به شماره ۱۹۱ یا ۱۹۳ مطالعه کنید.

نکند؟».

فرمود:

«وَيَحْكُ! إِنَّ لِكُلِّ وَاحِدٍ أَجْلاً لَنْ يَعْدُوهُ وَ سَبَباً لَنْ يَجَاوِزَهُ فَمَهْلًا لَا تَعْدُهَا فَإِنَّمَا نَفَثَهَا عَلَى لِسَانِكَ الشَّيْطَانُ».

«وای بر تو، هرکسی را اجلی است که هرگز از آن نگذرد و سببی است که از آن تجاوز نکند.

آرام بگیر و دیگر بار، چنین سخنی بر زبان نیاور که آن را شیطان، بر زبانت دمید».

نوف بکالی گوید: در این هنگام پس از غسل و کفن، حضرت بر جسد پاک و مطهر همّام، نماز گزارد و او را به خاک سپردیم. حضرت هم حضور داشت.

شخصی که داستان آموزنده همّام را از نوف بکالی شنیده و برای ابو حمزه ثمالی نقل کرده بود، می گوید: نزد عموی همّام، یعنی ربیع رفته و برای اطمینان خاطر، آنچه را از نوف شنیده بودم، برای او بازگو کردم. ربیع به قدری گریه کرد که نزدیک بود قالب تهی کند. سپس گفت: برادرم راست گفته است. موعظه دل نشین امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به گوش خود شنیدم و صحنه صبحه و جان باختن برادرزاده ام را به چشم خود دیدم. از آن پس هرگاه به یاد آنچه بر همّام گذشت می افتم، اگر در حال خوشی باشم، بر من تلخ و ناگوار می شود و اگر در حال غم و غصه و ناراحتی باشم، غم و غصه ام را به کلی فراموش می کنم^۱.

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۳۲ و ۷۳۳ (شیع).